

برادران لیلا در عصري کم تحمل!

برادران لیلا داراي يك فيلمنامه چند لایه است، هرچند ابعاد آن تحمل نشود، اما يك لطف دارد که باید قدر دانست، سینماگري که سعی می‌کند در فیلمش حرف بزند، مدنی‌ترین شیوه بیان سخنش را برگزیده و اگر مورد قهر واقع شود همان سخن توسط دیگران به پرهزینه‌ترین شکل ممکن طنین‌انداز خواهد شد.

از خیر پیام‌هاي فیلم می‌گذرم چراکه به تفصیل بیان شده و قصد شعله‌افروزي ندارم و صرفاً به ابعاد سینمایی آن می‌پردازم. فیلمنامه، جامعه را در ابعاد مینیاتوري يك خانواده کوچک کرده، از يك سو به دغدغه‌هاي خانواده‌اي سنتي می‌پردازد و در سوي دیگر طیف‌هاي متعدد جامعه از جمله زنان را در بر می‌گیرد. اصول فني فیلمنامه نویسی «برادران لیلا» دقیق است.

دقایق ابتدایی فیلم گیراست، از يك سو کمر شکسته اقتصاد را چون شیشه‌هاي خردشده بر زیر پای کارگراني که قانون را حامی خود نیافتند نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که عده‌اي به عمد سعی دارند آنان را تحریک کنند تا چاره‌اي جز خشونت برای گرفتن حقشان نداشته باشند و در سوي دیگر صورت در رنج و فشار لیلا را که معرف زنان در رنج است می‌بینیم که تنها می‌تواند نفس بکشد و مسیری کانالیزه‌شده را تماشا کند.

فیلمنامه داراي عطف‌بندی است، عطف اول آن زمانی است که بایرام از اسماعیل جورابلو می‌خواهد با پرداخت ۴۰ سکه بر کرسی بزرگ خاندانی تکیه بزند و از اینجا چالش شروع می‌شود، اوج فیلم نیز زمانی است که حقایق فاش شده و مشخص می‌شود لیلا سکه‌ها را برداشته و اسماعیل از آن جایگاه پایین کشیده می‌شود و در نهایت عطف دوم زمانی است که مشخص می‌شود اسماعیل به دروغ آنها را وادار به فروش مغازه پیش‌خریدشده کرده است. دیالوگ‌پردازی فیلم بسیار چکش‌کاری شده، اطلاعات را فاش نمی‌سازد، شعاری نیست، کشمکش دارد، به ضربان فیلم افزوده و از تکرار کلمات بیهوده پرهیز شده است.

کاراکتر نوید محمدزاده یعنی علیرضا در خلال فیلم يك ضد ارزش است، اوست که نمی‌تواند از حق خود دفاع کند، از خانواده فرار می‌کند، توانایی ماندن در رابطه ندارد، اما رفته رفته تصمیم می‌گیرد پای خانواده خود بایستد و از حقش دفاع کند که به ارزش تبدیل می‌شود.

کاشت، داشت و برداشت شخصیت‌ها رعایت شده و هر کاراکتر اصلي را حداقل در سه سکانس می‌بینیم یا درباره‌اش می‌شنویم. فیلمنامه داراي تعلیق‌هاي قدرتمندی است، مثل زمانی که فکر می‌کنیم اسماعیل بزرگ

خاندان میشود، یا گمان می‌کنیم سند خانه در رهن طلافروش است، یا توقع داریم منوچهر کلاه باقی خانواده را بردارد وقتی در شرکتی که مانند کرسی ریاست‌جمهوری بود هر فردی می‌آمد تا بدهی نفر قبلی را پاس کند و جیب افراد جدید را که از مردم هستند خالی کند و کرسی این باتلاق پر سود را گزینش شده به دیگری بسپارد.

پیرنگ اصلی فیلم حول محور پدری است که شخصیتش نماد استبداد، انحصارطلبی، تمامیت‌خواهی و دیکتاتوری است، با خودخواهی در خانواده جولان می‌دهد و تمام قدرت نداشته‌اش از برکت سکوت اعضای خانواده است که اجازه دادند این تفکر پوسیده سنتی هرطور که می‌خواهد برای آنان تصمیم بگیرد.

خرده‌پیرنگ‌های فیلم در عین کثرت مطلوب است، مثل حکایت زندگی هر ۵ فرزند خانواده، مثل عقده‌های نهفته در بطن اسماعیل، یا روحیه سرمایه‌داری پسرعمو بایرام و در نهایت ماجرای حاج غلام.

اما قهرمان فیلم لیلاست، اوست که با آگاهی از شرایط موجود به دنبال بهترین راه‌حل برای برون‌رفت از مشکل می‌گردد اما پدرش که ضد قهرمان ماست سعی دارد با مانع‌گذاری او را از سر منزل مقصود دور سازد که در نهایت موفق می‌شود. همان پدری که در سینک آشپزخانه که محل رزق خانواده است ادرار می‌کند، تا نشان دهد اقداماتش چگونه معیشت اعضای خانواده را به نجاست کشانده است، همان پدری که از یبوست رنج می‌برد تا نشان دهد سیاست فیلم‌دارای روان‌شناسی رنگ است که تنها به دو مورد آن می‌پردازم، علیرضا رنگ طوسی به تن دارد که از روحیه سازش‌طلبانه او خبر می‌دهد، از هوش بالای او که علت مستقل بودنش هست و از مشی بیطرفانه در مسائل می‌گوید. اسماعیل در انتهای فیلم با پیراهنی سفید ظاهر می‌شود که نشان می‌دهد از جایگاه پدرسالار پایین آمده و حالا برای خود حقی برابر با دیگران قائل است و نه بیشتر.

عنصر ارتباطی فیلم سند خانه است، همان سندی که تمام اعضای خانواده را به زحمت می‌اندازد تا جلوی از دست رفتن آن را با فدا کردن تمام دارایی‌شان بگیرند و شاید تمثیلی باشد بر کسانی که در برابر تمامی اقدامات مخربشان وقتی صدایی بلند می‌شود در پشت‌خطر تجزیه پناه می‌گیرند تا آن نوا را ساکت کنند.

پایان‌بندی فیلم با مرگ اسماعیل می‌درخشد، علیرضا را نشان می‌دهد که به عنوان الیت خانواده مرگ پدر را که به معنی مرگ يك تفکر و پایان اعتبار آن در خانواده باشد، می‌بیند اما با صحنه‌سازی سعی می‌کند عادی‌سازی کرده و همه‌چیز را طبیعی جلوه دهد.

بازیگران فیلم هم به خوبی از پس نقش بر آمده‌اند، جوهر کلام

نویسنده را پیدا کرده و با شخصی کردن نقش درخشیده‌اند. صلبیت کلام ندارند و اسیر انقباض جسمانی نیستند، معنی کلمات را درک کرده و گویش‌های صحیح را به کار می‌برند، آوای کلامشان صادقانه است و درگیر الگوهای مکرر نیستند.

****لقمان مداین**